

گزیده اشعار آئینی

شام غریبان وروز یازدهم

محرم ۱۴۳۶ ه.ق



عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

يَا زُرَّارَةُ! إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْخُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.

ترجمه :

امام صادق علیه السلام فرمود:

ای زراره! آسمان چهل روز، در سوگ حسین بن علی علیه السلام گریه کرد.

جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۲

## حضرت زینب(س)-روز یازدهم

گفتند از او بگذر و بگذار به ناچار  
 رفتم نه به دلخواه، به اجبار به ناچار...  
 در حلقه‌ای از اشک پریشان شده رفتم  
 آنگونه که انگشتت انگار به ناچار...  
 شهری همه خواب و به لب آیه‌ای از کهف  
 تنها تو و یک قافله بیدار، به ناچار-  
 ماندیم جدا از تو و با اشک گذشتیم  
 از هلله‌ی کوچه و بازار به ناچار  
 سوگند به لب‌های تو صد بار شکستم  
 هر بار به یک علت و هر بار به ناچار  
 تو نیستی و ماندن من بی تو محال است  
 هر چند به ناچار به ناچار به ناچار...

عمه جان دیشب به لب آوای دیگر داشتیم

سایه مهر پدر پیوسته بر سر داشتیم

تا که بابا بود از دشمن به دل بیمی نبود

گرچه از سوز عطش ما دیده تر داشتیم

خیمه ها راهی برای یورش دشمن نداشت

تا عموئی همچو عباس دلاور داشتیم

گیسوی ما را خبر از این پریشانی نبود

تا که دل ما را در کمند زلف اکبر داشتیم

تا که قاسم بود ما را خاطری آسوده بود

هم عنانی همچو عبدالله و جعفر داشتیم

در کنار گاهواره با وجود تشنگی

ذکر با قنداقه شش ماهه اصغر داشتیم

تا که بابا بود ما را صورت نیلی نبود

گرچه داغ سیلی و رخسار مادر داشتیم

قصه میخ در و گنجینه اسرار را

نقش لوح سینه گل‌های پرپر داشتیم  
تازیانه خوردن ما را کسی باور نداشت  
گرچه بر بازوی مادر نقش یاور داشتیم

۳

حضرت زینب(س) - شام غریبان - روز یازدهم

ندارد وسعت داغم مساحت  
ندیدم بعدِ تو یک روز راحت  
مرا از کربلا بردند اما  
دلم جا ماند بین قتلگاهت

\*

ندارد شام غم‌هایم سپیده  
من و یک کاروان قد خمیده  
رسیده وقت آغاز جدایی  
خداحافظ تن در خون تپیده

\*

خزان شد پیش چشمم باغی از یاس

منم تنها در این هنگام حساس

مهیای سفر هستم ولی آه

ندارم محرمی برخیز عباس

۴

### حضرت زینب(س)-شام غریبان

می روم اما بدن جانم کنارت مانده است

تا قیامت یا ابا، دل بیقرارت مانده است

گر چه این گلبرگ ها را می برند از گلشنت

غم مخور یک باغ پرپر در کنارت مانده است

می روم با ساربان همراه خسته کاروان

دست یاران بسته اما اقتدارت مانده است

بر گلویت جای بوسه، کار خود را کرده است

لااقل بر حنجرت جای زیارت مانده است

جسم خورشیدیت ای سالار زینب شد کبود

بسکه این عریان بدن زیر حرارت مانده است

کوفه در راه است و ما آماده ی آوارگی  
روز روشن رفته امّا شام تارت مانده است  
هر یکی از دختران با دیگری نجوا کند:  
روی گوشت جای زخم گوشوارت مانده است  
وقت توزیع غنائم هستی ام تقسیم شد  
در حرم امّا صدای شیرخوارت مانده است  
بردن نام شریفتم جرم زینب شد ولی  
با دعای خواهر شب زنده دارت مانده است  
نعش های پاره و عریان و بی سر جای خود  
بر غم ما خنده های نیزه دارت مانده است  
خطبه هایت گر چه این جا سنگباران شد ولی  
ترجمان خطبه های آشکارت مانده است  
ای تنت با خاک یکسان از هجوم اسب ها  
هر طرف عضوی ز نعش خاکسارت مانده است  
ای تمام آرزوی انبیا و اولیاء  
رفتی و عالم هماره داغدارت مانده است

مانده بر لب نغمه ی یا لیتنا کنا معک  
عقده بر دل ها از این ترک مزارت مانده است

۵

### حضرت زینب(س)-شام غریبان

سقا که رفت... ساقی آب آوری که نیست  
آتش گرفته میکده را... ساگری که نیست  
بوی لباس سوخته می آید از نسیم  
باید که فکر کرد به آن معجری که نیست  
رد غروب روی زمین رنگ خون کشید  
عطر مدینه می وزد و مادری که نیست  
با نعل تازه بر نفس دشت سُم زدند  
یک دشت نیزه ماند... و آن پیکری که نیست  
قاری بخوان برای دلم سوره ی جنون  
از نینوای سرخ همان حنجری که نیست  
با تازیانه داغ تو را شعله داده اند

آتش گرفته خیمه و خاکستری که نیست

یک دشت اضطراب زمین را گرفته است

با گریه های خسته آن دختری که نیست

از بوسه ای که روی رگ آفتاب ماند

معلوم می شود که دگر خواهری که نیست

با اشک ها دخیل به گهواره بسته اند

باب الحوائج است علی اصغری که نیست

تا صبح عمه بود و بیابان و خارها...

وقت اذان رسید و علی اکبری که نیست

بر نیزه هم به روی شما سنگ می زنند

بر گونه شماست رد خنجری که نیست

حالا هزار و چارصد و چند سال بعد...

من آدم شبیه همان کفتری که نیست

از سمت زیر پای شما گریه می شوم

تا پیش روی ضلع ششم، محشری که نیست

فطرس شدم به شوق شما آه می کشم



بالی نمانده است برایم... پری که نیست  
از شش جهت شکسته شدم در حضورتان  
در بهت لحظه ماندم و چشم تری که نیست  
حالا ضریح عشق تو را تازه می کنند  
حالا پر از سکوت و بالاسری که نیست

۶

### امام حسین (ع) - شهادت - شام غریبان

دستان باد موی تو را شانه می کند  
خون بر دل پیاله و پیمان می کند  
از داغ جانگداز جبین شکسته ات  
زخمی عمیق بر جگرم خانه می کند  
رگهای حنجر تو به گودال گویا  
با دوست، گفتگوی صمیمانه می کند  
ذبحت عظیم بود و زبان مرا برید  
حالا ببین چه با دلِ دردانه می کند  
از آتش خیام حرم دشت روشن است

این شعله ها چه با گل و پروانه می کند  
باور نمی کنم به خدا باغ لاله را  
دست عدو شبیه به ویرانه می کند  
باد خزان چه حمله ی نامردمانه ای  
بر ساقه ی شقایق و ریحانه می کند  
زینب که گیسویش ز مصیبت سفید شد  
گیسوی دختران تورا شانه می کند  
حالا که نام دخت علی بر لبم نشست  
غم های عالمی به دلم لانه می کند  
هر روز و هر کجا که به بن بست می رسم  
دل را نصیب رزق کریمانه می کند  
گاهی دلم برای حرم تنگ می شود  
گاهی هوای مستی میخانه می کند  
باران چه با زمین عطشناک کرده است  
عشق حسین با من دیوانه می کند

## شام غریبان

دردها هست، ولی فرصت گفتاری نیست  
عازم قافله را قافله سالاری نیست  
بگذارید بمانم به برش یک امشب  
تا نگویند بر این کشته عزاداری نیست  
پای یک طفل نبینی که پر از خون نشده  
دیده بگشا که به باغت گل بی خاری نیست  
بر تو هر زخم تنت گریه کند گریه خون  
کس نگوید زغمت دیده خونباری نیست  
غم اطفال فراری به بیابان چه خوری  
عمه با ماست نگویی که مددکاری نیست  
آفتاب و عطش و داغ، همه سوزان لیک  
غیر تب بر سر بیمار، پرستاری نیست

۸

## شام غریبان

روی نی موی تو در باد رها افتاده  
در فضا رایحه‌ای روح فزا افتاده

سر تو می‌رود و پیکر تو می‌ماند  
از هم آیاتِ وجودِ تو جدا افتاده  
آتش آن نیست که در خرمن پروانه زدند  
آتش آن است که در خیمهٔ ما افتاده  
دم گودال دلم ریخت که انگشتت کو؟  
حق بده خواهرت اینگونه ز پا افتاده  
عاقبت دید رباب آنچه نباید می‌دید  
آنقدر زار زده تا ز صدا افتاده  
من به میل خود از اینجا نروم، میبَرَدَم  
تازیانه که به جانِ تنِ ما افتاده  
می‌شمارم همه طفلان حرم را دائم  
وای که دخترکت باز کجا افتاده؟  
زجر رفته ست سراغش که بیارد او را  
آمد اما به رویش پنجه به جا افتاده  
هق هقش پاسخ من شد که از او پرسیدم  
دو سه دندانِ تو ای عمه چرا افتاده؟

## شام غریبان

بگذارید کنار بدنش گریه کنم

بر تن زخمی بی پیرهنش گریه کنم

تا که سر داشت نشد خون سرش پاک کنم

بگذارید به زخم بدنش گریه کنم

چه غریبانه فغان کرد مرا آب دهید

بگذارید به سوز سخنش گریه کنم

بگذارید گلم را که فتاده است به خاک

کنم از چادر مادر کفنش گریه کنم

ساربانان مزیدم به خدا خواهم رفت

اندکی صبر کنار بدنش گریه کنم

## شام غریبان

آیم به قتلگاه که پیدا کنم تو را  
امشب وداع هجرت فردا کنم تو را  
جویم تو را قدم به قدم بین کشتگان  
با شوق و اضطراب تمنا کنم تو را  
در حیرتم که از چه بجویم نشان تو  
نی سر، نه پیرهن، ز چه پیدا کنم تو را؟  
برگیرمت ز خاک و بیوسم گلوی تو  
خود نوحه مادرانه چو زهرا کنم تو را  
ریزم به حلق تشنه‌ی تو اشک چشم خویش  
سیراب، تا که ای گل حمرا کنم تو را  
دشمن نداد آبت اگر، غم مخور حسین  
صحرا ز آب دیده چو دریا کنم تو را  
ای آن که داغ‌های جگرسوز دیده‌ای  
اکنون به اشک دیده مداوا کنم تو را  
خواهم که سیر بینمت امّا حسین من  
کو صبر و طاقتی که تماشا کنم تو را؟

شمع تو گشته ام که بسوزم برای تو  
از عشق خویش قبله‌ی دل‌ها کنم تو را  
هر جا روم لوای عزایت به پا کنم  
ماتم سرا، سراسر دنیا کنم تو را  
خون خداست خون تو پامال کی شود؟  
در شام و کوفه محکمه برپا کنم تو را  
گوئی حسان که می‌شنوم از گلوی او  
هر چیز خواهی از کرم اعطا کنم تو را

۱۱

حضرت زینب(س)-عصر عاشورا-شام غریبان

سرت کو؟ سرت کو؟ که سامان بگیرم  
سرت کو؟ سرت کو؟ به دامان بگیرم  
سراغ سرت را من از آسمان و  
سراغ تنت از بیابان بگیرم  
تو پنهان شدی زیر انبوه نیزه

من از حنجرت بوسه پنهان بگیرم  
حسین! خونِ حلقومت آبِ حیات است  
من از بوسه بر حنجرت جان بگیرم  
رسیده کجا کار زینب که باید  
سرت را من از این و از آن بگیرم  
کمی از سر نیزه پایین بیا تا  
برای سفر بر تو قرآن بگیرم  
تو گفتی که باید بسوزم، بسازم  
به دنیای بعد از تو آسان بگیرم  
قرار من و تو شبی در خرابه  
پی گنج را گنج ویران بگیرم  
هلا! می‌روم تا که منزل به منزل  
برای تو از عشق پیمان بگیرم



الا سفر به سوی کربلا کنید امشب

همه زیارت خون خدا کنید امشب

اگر به جانب مقتل عبورتان افتاد

برای حضرت زهرا دعا کنید امشب

برای آنکه رود در کنار نعش پدر

رقیه را به بیابان رها کنید امشب

نماز وتر به جا آورید بنشسته

به دخت شیرخدا اقتدا کنید امشب

علم به دست بگردید دور آل ا...

گره ز کار علمدار وا کنید امشب

اگر به مطبخ خولی عبورتان افتاد

زیارت سر از تن جدا کنید امشب

ستمگران! به پیمبر قسم عزادارند

به آل فاطمه کمتر جفا کنید امشب

الا تمام ملایک! به قتلگاه آیید

ز گریه شور قیامت به پا کنید امشب

به سوز سینه ی «میثم» چنان بریزید اشک

که حق خون خدا را ادا کنید امشب

۱۳

### شام غریبان

شام عاشورا است، یا شام غریبان حسین

عالم هستی شده سر در گریبان حسین

آفرینش از صدای واحسینا پر شده

گوئیا در قتلگه، زهراست، مهمان حسین

ماه! خاکستر نشین شو، آسمان، با من بسوز

کز تنور آید به گوشم صوت قرآن حسین

شعله آتش بر آید از دل آب فرات

خونجگر دریاست، بر لب‌های عطشان حسین

مهر، از دریای خون بگذشته و کرده غروب

ماه، تابد از فلک بر جسم عریان حسین

نیزه‌ها شمشیرها کردند جسمش چاک چاک

اسب‌ها دیگر چه می‌خواهند از جان حسین

نیست آثاری دگر از بوسهٔ خون خدا  
جای سیلی مانده بر رخسار طفلان حسین  
همسر خولی نگه کن بر روی خاک تنور  
اشک غربت می‌چکد از چشم گریان حسین  
باغبان وحی، کو؟ تا بنگرد یک نیمروز  
گشته پرپر، این همه گل از گلستان حسین  
آتش از روز ولادت در درونش ریختند  
«میثم» دلسوخته شد مرثیه‌خوان حسین

۱۴

### اشعار شام غریبان - حسن کردی

گفتم اگر سرت نبود پیکر تو هست  
مادر اگر که نیست ولی خواهر تو هست  
اما چه پیکری که چه راحت بلند شد  
دیدم که عضوهات به یک نقطه بند شد

روی زمین به فاصله افتاده پیکرت

حتما به دست حرمله افتاده پیکرت

صحبت به سمت نیزه کنم یا به قتله گاه

رویم کدام سوی کنم شاه بی سپاه

تا صبح روی خاک پر از رد پا شوی

ترسم که با نسیم سحر جا به جا شوی

حلق تو را همینکه سر نیزه دوختند

قیمت گذاشتند و پس از آن فروختند

دعوا سر تو شدت سختی گرفته است

ما بینشان رقابت سختی گرفته است

معلوم میشود چقدر بد شکسته ای

از نیزه ای به نیزه دیگر نشسته ای

آواز سنگ هر چقدر رنج اور است

اما صدای نعلِ نویِ اسبِ بدتر است

ترکیب عضوهای تو را بخش میکنند

این اسب ها حسینِ مرا پخش میکنند

۱۵

اشعار شام غریبان – علی صالحی

آه از آن روز که جان از تن خواهر می رفت

سنگ ها بال زنان سوی برادر می رفت

آسمان ها و زمین داشت به هم می پیچید

سمت گودال کسی دست به خنجر می رفت

ساعتی بعد که آتش به حرم بر پا شد  
همه سرها به روی نیزه‌ی لشکر می‌رفت  
خیمه تاراج شد و هر طرفی دست به دست  
بین گهواره‌ی خالی دل مادر می‌رفت

از یتیمان حرم نیز غنیمت بردند  
گوشواره که نه گیسو پی معجر می‌رفت

نیمه شب با عجله داشت خبر را میبرد  
یک نفر در طمع جایزه با سر می‌رفت

۱۶

اشعار رأس مطهر امام حسین در تنور خولی - جواد حیدری

ای در تنور افتاده تنها یا بُنّیَّ

دورت بگردد مادرت زهرا بُنّیَّ

من که وصیت کرده بودم با تو باشد

هر جا که رفتی زینب کبری بُنّیَّ

باور نمی کردم تو را اینجا بینم

کنج تنور خانه ی اینها بُنّیَّ

هر قدر هم خاکستری باشد دوباره

من می شناسم گیسوانت را بُنّیَّ

با گوشه ی این چادر خاکی بشویم

خون لبت را با نوای یا بُنّیَّ

آخر چرا از پشت سر ذبحت نمودند

ای کشته ی افتاده در صحرا بُنّیَّ

شيب الخضيبت را بنازم ای عزيزم

با این حنا شد صورتت زيبا بُنَيَّ

آبت ندادند و به حرفت خنده کردند

گفتی که باشد مادرت زهرا بُنَيَّ؟

گفتی زن خولی برایت گریه کرده

حتی به او هم می کنم اعطا بُنَيَّ

۱۷

اشعار شام غریبان – وحید قاسمی

هق هق النگوها

وای من خیمه ها به غارت رفت

گیسویی روی نی پریشان شد



وسط چند خیمه ی سوزان

خواهری دل شکسته حیران شد

\*\*

وای من چادری به یغما رفت

بانویی معجزش در آتش سوخت

مرد بیمار این حرم تنهاست

نیمه ای از بسترش در آتش سوخت

\*\*

شعله و دود تا فلک می رفت

کربلا هم سقیفه ای دارد

به لب گُند تیغ خرده نگیر!

هر که اینجا وظیفه ای دارد

\*\*

عاقبت هر چه بود، با سختی

سرخورشید را جدا کردند

مرد خورجین به دستی آوردند

صحبت از درهم و طلا کردند

\*\*

مرد خورجین به دست با سرعت

سمت دارالعماره می تازد

مرد خوش قول کوفه با جیبی

مملو از گوشواره می تازد

\*\*

باد تند خزان چه سوزی داشت!

چند برگی ز لاله ای گم شد

در هیاهوی زیور زینب

گوشوار سه ساله ای گم شد

\*\*

وای از حق هق النگوها

آسمان هم به گریه افتاده

در شلوغی عصر عاشورا

حرمله یاد هدیه افتاده

\*\*

حرف خلخال را دگر ننزید

دردِ سرسازمی شود به خدا

دختران تازه یادشان رفته

زخم‌ها باز می شود به خدا

\*\*

سرعباس را به نیزه زدند

تا ببیند چه بر حرم رفته

تا ببیند نگاه یک لشگر

سمت بانویی محترم رفته

۱۸

اشعار شام غریبان - مهدی صفی یاری

بنا نبود کسی پیکر تو را ببرد

عبای کهنه ی پیغمبر تو را ببرد

بنا نبود کسی نیزه بی هوا بزند

بنا نبود که بال و پر تو را ببرد

بنا نبود که در روز آخر عمرت

اجل بیاید علی اکبر تو را ببرد

بنا نبود برای دو قطره آب فرات

سه شعبه حنجره ی اصغر تو را ببرد

بنا نبود اگر در غروب کشتندت

شبانہ جانب کوفہ سر تو را ببرد

تمام جسم تو گیرم مقطع الاعضا

بنا نبود که انگشتر تو را ببرد

چون زخم های روی تنت گریه ام گرفت

از پیرهن نداشتنت گریه ام گرفت

با دیده های سرخ جگر مثل مادرم

هنگام دست و پا زدنت گریه ام گرفت

جایی برای بوسه برادر نیافتم

از نیزه های در بدنت گریه ام گرفت

تا دیدم آن سواره ولگرد نیزه دار

بر تن نموده پیرهننت گریه ام گرفت

وقتی شنیدم از پسرت ای امام اشک

یک بوریا شده کفنت گریه ام گرفت

## اشعار شام غریبان – رضا رسول زاده

در قتلگاہت آمدم و سر نداشتی

یک جای سالمی تو به پیکر نداشتی

دیدم تو را چه دیدنی ای پاره ی دلم

حتی لباس کهنه ای در بر نداشتی

جز روی حنجری که همه بوسه اش زدند

جایی برای بوسه ی خنجر نداشتی؟

زینب بمیرد این همه خونی نبیندت

خواهر شود فدای تو یاور نداشتی؟

ته مانده های پیرهننت هم ر بوده شد

چیزی برای غارت لشکر نداشتی

ای وای سینه ی تو پر از جای پا شده

یکی دو تا که ارث ز مادر نداشتی

بی کس شدی ز پشت سرت نیزه خورده ای

حق می دهم حسین، برادر نداشتی

۲۱

اشعار شام غریبان - مهدی صفی یاری

دیگر چه زینبی؟ چه عزیزی؟ چه خواهری؟

وقتی نمانده است برایش برادری

تا نیزه ات زدند زمین خورد خواهرت

با تو چه کرده اند در این روز آخری؟

از صبح یکسره به همین فکر می کنم

وقت غروب می شود اینجا چه محشری

اینجا همه به فکر غنیمت گرفتن اند

از گوشواره ها بگیر تو تا کهنه معجری

اصلا کجا نوشته اند که در روز معرکه

در قتلگاه باز شود پای مادری؟

اصلا کجا نوشته اند که هنگامه غروب

در خیمه گاه باز شود پای لشکری؟

اصلا کجا نوشته اند که در پیش خواهری

باید جدا کنند گلوی برادری؟

من مانده ام چطور تو را غسل می دهند

اصلا چه غسل دادنی؟ اصلا چه پیکری؟



در زیر سم اسب چه می کردی ای حسین؟

از تو نمانده است برایم بجز سری

از روی نیزه سایه ات افتاده بر سرم

ممنونم ای حسین که در فکر خواهری

در کوفه ، زینب از تو چه پنهان ، تمام کرد

ای کاش رفته بود سرت جای دیگری

۲۲

اشعار شام غریبان – علی اکبر لطیفیان

بلند مرتبه شاهی و پیکرت افتاد

همینکه پیکرت افتاد خواهرت افتاد

تو نیزه خوردی و یکمرتبه زمین خوردی

هزار مرتبه زینب، برابرت افتاد

همینکه از طرف جمعیت دوتا چکمه

رسید اول گودال، مادرت افتاد

تو را به خاطر درهم چه دره‌مت کردند

چنانکه شرح تن تو به آخرت افتاد

ولی به جان خودت خواهرت مقصر نیست

در آن شلوغی اگر بارها سرت افتاد

خبر رسید که انگشتر تو را بردند

میان راه، انگوی دخترت افتاد

کنار خیمه رسیده است لشگر کوفه

و خواهر تو به یاد برادرت افتاد

**السلام على الشيب الخضيب**

طلبگی

<http://hoseini13.blog.ir>